

دوفصلنامه علمی مطالعات تقریبی مذاهب اسلامی (فروغ وحدت)
سال هفدهم / دوره جدید / شماره ۵۷ / بهار و تابستان ۱۴۰۱
صص ۷۸-۹۱ (مقاله علمی - پژوهشی)

تحلیل نقادی های قرآن از پنداره های اسناد فرزند و همسر به خدا

• جلیل پروین

استادیار گروه علوم قرآن و حدیث دانشگاه مذاهب اسلامی

jalilparvin@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۱۲/۲۲، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۴/۲۹

چکیده

برخی خدا را آن قدر منزّه و متعال می‌دانند که معتقدند اصلاً نمی‌توان درباره او واژه هست یا معادل آن را به کار برد (تنزیه منتهی به تعطیل)؛ در مقابل، برخی دیگر تمام صفات انسانی را بر خداوند روا می‌دارند (انسان‌وارانگاری Anthropomorphism) حتی جسم و جسمانیت را (تشبیه و تجسیم)؛ برخی حتی برای خدا بنین و بنات نسبت می‌دهند (مانند مشرکان عرب، برخی یهودیان و مسیحیان). قرآن، به وجوه متنوعی بر استحاله رابطه خویشی با خداوند استدلال و احتجاج کرده است؛ از جمله: موهوم و بی‌دلیل بودن؛ تقلید از گذشتگان؛ اولی بودن آدم به ابن‌اللهی از عیسی؛ اولی بودن موسی به ابن‌اللهی از عزیر؛ ناسازگاری با رویه مشرکان؛ نشانه نقص و نیازمندی خداوند؛ مغایرت با اراده خلاق و مالکیت خداوند؛ مستلزم ترکیب‌پذیری، تشبیه‌پذیری و تجسیم ذات الهی و غیره. پژوهش حاضر از سنخ «تفسیر موضوعی» بوده، رسالت آن تبیین و تحلیل نقادی‌های قرآن از پنداره‌های غلط در مرتبه توحید ذاتی با تمرکز بر نفی هرگونه رابطه خویشی با خداوند است.

کلیدواژه‌ها: اسناد ولد به خدا، اسناد همسر به خدا، مشرکان عرب، مسیحیان، یهودیان، تفاسیر فریقین.



۷۸

مطالعات تقریبی مذاهب اسلامی

سال هفدهم
شماره ۵۷ - بهار و تابستان ۱۴۰۱

مقدمه

تصورات ذهنی انسان‌ها از خدا و تصویرسازی‌های ادیان از خدا، بعضاً بسیار متفاوت است و اکثر این تصورات و تصویرسازی‌ها و ایمان اکثر مردم مشوب به شرک است: «وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ»^۱. اینجا است که اهمیت شناسایی انواع شرک مشخص می‌گردد؛ به ویژه که از نظر قرآن، شرک، تنها گناهی است که بدون توبه آمرزیده نمی‌شود: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَ يَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ»^۲. با این حال، همچنان‌که توحید، مراتب و درجات دارد، شرک نیز به نوبه خود مراتبی دارد و طبیعی است که ماهیت، احکام و فرجام همه اقسام و مراتب شرک یکسان نیست. به هر حال، یکی از چالش‌برانگیزترین دیدگاه‌ها در زمینه توحید در ذات، عبارتست از: اعتقاد به فرزند و همسر داشتن خدا، که افزون بر مسیحیان، در میان یهود، زردشتیان، هندوان و مشرکان نیز معتقدانی داشته است. لذا، رسالت پژوهش حاضر، عبارتست از: تحلیل نقادانه‌های قرآن از پنداره‌ها و نگره‌های غلط در این حوزه در چارچوب «حقیقت توحید ذاتی در بینش و نگرش قرآنی».

تهیه و تدارک مواد و مستندات پژوهش حاضر از طریق اسناد کتابخانه‌ای انجام پذیرفته و روش آن، آمیزه‌ای از وصف، تحلیل و نقد و ارزیابی است. از آن جایی که پژوهش حاضر، از سنخ «تفسیر موضوعی» است، تلاش شده است تا رویکرد تفسیری با رویکردهای دیگر توحیدپژوهی، مانند رویکرد کلامی، فلسفی و عرفانی در هم آمیخته نشده، پایبندی به تمام اصول و قواعدی که به لحاظ روش‌شناسی تفسیر قرآن ضروری است، وجه همت قرار گیرد.

بر اساس جستجوهای نگارنده، با وجود صدها اثر درباره توحید و شرک با رویکردهای مختلف کلامی،

۱. یوسف، ۱۰۶.

۲. نساء، ۴۸ و ۱۱۶.

فلسفی، عرفانی، تطبیقی بین‌الادیانی و بین‌المذاهبی، و نیز ده‌ها اثر درباره کلیات توحید و شرک از منظر قرآن و روایات، تاکنون هیچ تحلیل و ارزیابی مستقل، جامع، بین و روشنی از «ادله قرآنی نفی هرگونه رابطه خویشی با خداوند» به دست داده نشده است. صرفاً برخی تفاسیر موضوعی به ویژه «توحید و شرک از نظر قرآن کریم» آیت‌الله سبحانی و «توحید در قرآن» آیت‌الله جوادی آملی در مطاوای مباحث و به صورت استطرادی به برخی مباحث تحت پوشش این مقاله از منظر قرآن کریم پرداخته‌اند.

انواع پنداره‌ها درباره «رابطه خویشی با خداوند»

قرآن، مشرکان عرب، یهودیان و مسیحیان را از باورمندان به داشتن نوعی رابطه خویشی میان خدا و برخی مخلوقات مانند ملائکه، جن، عزیر و عیسی معرفی می‌کند. آن‌چنان‌که، مثلاً آیه «وَقَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا»^۳ و آیه «وَجَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ الْجِنَّ وَ خَلَقَهُمْ وَ خَرَقُوا لَهُ بَنِينَ وَ بَنَاتٍ بِغَيْرِ عِلْمٍ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى عَمَّا يُصِفُونَ»^۴ را مفسران در ارتباط با سه گروه فوق و در ارتباط با خرافه‌ها و افسانه‌های آنها تفسیر کرده‌اند.^۵ هرچند، از منظر جامع‌نگری قرآن به آرای جهان معاصر خود،^۶ مرجع ضمیر «قَالُوا» و «جَعَلُوا» در دو آیه فوق، قابل تعمیم به همه مبتلایان به پندار باطل فرزند داشتن یا فرزندگیری خدا، هم‌چون یونانیان،

۳. بقره، ۱۱۶. برای مثال، آمده است که آیه فوق درباره یهود و نصاری نجران و مشرکین عرب نازل شد: أسباب نزول القرآن، ص ۴۲. همچنین، رک: الأصفی، ج ۱، ص ۶۳.

۴. انعام، ۱۰۰.

۵. رک: تفسیر مقاتل بن سلیمان، ج ۱، ص ۵۸۱؛ جامع البیان، ج ۷، ص ۱۹۸؛ التبیان، ج ۴، ص ۲۱۹؛ مجمع البیان، ج ۴، ص ۵۳۱؛ تفسیر جوامع الجامع، ج ۱، ص ۴۰۰؛ تفسیر القرآن العظیم، ج ۳، ص ۲۷۶؛ روض الجنان، ج ۷، ص ۳۹۵؛ تفسیر الصافی، ج ۲، ص ۱۴۴؛ تفسیر نسفی، ج ۱، ص ۲۶۷؛ أنوار التنزیل، ج ۲، ص ۱۷۵؛ إرشاد الأذهان، ص ۱۴۵؛ البحر المدید، ج ۲، ص ۱۵۲؛ منهج الصادقین، ج ۳، ص ۴۴۴. ۶. تسنیم، ج ۶، ص ۲۹۲.





براهمه، بوداییان و ... است؛^۷ اما، به دلیل عدم دستیابی به هیچ‌گونه اشاره صریح به آراء آنان در قرآن، در اینجا، به معرفی پنداره‌های^۸ سه گروه فوق، اکتفاء می‌شود:

۱) پنداره بنات الله بودن ملائکه و برخی اصنام

آیات قرآن صراحت دارند که یکی از بدعت‌های طوایفی از مشرکان این بوده که به خدا نسبت دختران می‌دادند. آیاتی مانند: «وَيَجْعَلُونَ لِلَّهِ الْبَنَاتِ سُبْحَانَهُ وَلَهُمْ مَا يَشْتَهُونَ»^۹؛ «فَاسْتَفْتَهُمْ أَلِربِّكَ الْبَنَاتُ وَ لَهُمُ الْبَنُونَ»^{۱۰}؛ «أَمْ لَهُ الْبَنَاتُ وَلَكُمْ الْبَنُونَ»^{۱۱}.

بسیاری از مفسران، برآند که مشرکان عرب، فرشتگان را دختران خدا می‌نامیدند.^{۱۲} چنان‌که آیات بسیاری مؤید همین دیدگاه است، آیاتی نظیر «وَجَعَلُوا الْمَلَائِكَةَ الَّذِينَ هُمْ عِبَادُ الرَّحْمَنِ إِنثًا»^{۱۳} یا «أَمْ خَلَقْنَا الْمَلَائِكَةَ إِنثًا وَ هُمْ شَاهِدُونَ»^{۱۴} یا «أَفَأَصْفَاكُمْ رَبُّكُمْ بِالْبَنِينَ وَ اتَّخَذَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ إِنثًا»^{۱۵}. برخی آیات نیز تلویحاً، به این مطلب دلالت دارند، مانند «لَيْسَمُونَ الْمَلَائِكَةَ تَسْمِيَةَ الْأُنثَى»^{۱۶} با این حال، آیاتی دیگر اشاره دارند به این مطلب که آنها سه بت لات و عزی و منات را نیز دختران خدا می‌دانسته‌اند،^{۱۷} چنان‌که فرموده: «أَفَرَأَيْتُمُ اللَّاتَ وَ الْعُزَّىٰ وَ مَنَاةَ الثَّالِثَةَ الْأُخْرَىٰ، أَلَكُمْ الذَّكَرُ وَ

لَهُ الْأُنثَى»^{۱۸}. آنان به این بت‌های سه‌گانه تا آن اندازه اهمیت می‌دادند که به هنگام طواف اطراف خانه خدا می‌گفتند: «و اللات و العزى، و مناة الثالثة الأخرى، فانهن الغرائق العلى، و ان شفاعتهن لترتجى؛ لات و عزی و منات، پرندگان زیبای بلند مقامی هستند که از آنها امید شفاعت می‌رود» و آنها را دختران خدا می‌پنداشتند.^{۱۹}

در جمع دو مصداق فوق، برخی مفسران بیان کرده‌اند که مشرکان فرشتگان را دختران خدا و برخی بت‌ها را نماد و تمثال آن فرشتگان می‌دانستند. «سید قطب» در این باره می‌گوید: «آنها ملائکه را بنات الله می‌پنداشتند و سپس برای این ملائکه تماثیلی اتخاذ کردند و آنها را مؤنث اسم‌گذاری کردند، مانند: اللات، العزى و مناة و آنگاه شروع کردند به پرستش این بت‌ها، تا از این رهگذر، تقریبی به سوی الله پیدا کنند، به این اعتبار که آنها تماثیلی برای بنات الله هستند. البته، در بدایت کار چنین بود؛ آنها سپس اصل اسطوره را فراموش کرده، به پرستش خود بت‌ها روی آوردند».^{۲۰} از اینجا روشن می‌شود که حداقل بسیاری از بت‌های سنگی و چوبی که مورد پرستش عرب واقع می‌شد، به زعم آنان مجسمه‌های فرشتگان بود، فرشتگانی که آنها را ربّ النوع و مدیر و مدبر عالم هستی می‌دانستند و نسبت

۷. آلاء الرحمن، ج ۱، ص ۱۲.

۸. درباره دلیل استفاده از تعبیری همچون خرافه، افسانه، اسطوره و پنداره در اشاره به دیدگاه‌های فوق، به بخش نقد این دیدگاه‌ها مراجعه شود.

۹. نحل، ۵۹.

۱۰. صافات، ۱۴۹.

۱۱. طور، ۳۹.

۱۲. گفتند: «الملائكة هم بنات الله»؛ برای نمونه، ر.ک: تفسیر مقاتل بن سلیمان، ج ۲، ص ۴۷۴؛ بحر العلوم، ج ۲، ص ۲۷۸؛ التبیان، ج ۴، ص ۲۱۹؛ مجمع البیان، ج ۶، ص ۵۶۷؛ تفسیر نور الثقلین، ج ۳، ص ۶۱.

۱۳. زخرف، ۱۹.

۱۴. صافات، ۱۵۰.

۱۵. اسراء، ۴۰. «آیا خداوند به شما پسرانی داده و از فرشتگان، دخترانی انتخاب کرده است؟».

۱۶. نجم، ۲۷؛ المفردات، ص ۴۲۸.

۱۷. قاموس قرآن، ج ۴، ص ۳۴۴؛ الکشف و البیان، ج ۹، ص ۱۴۶.

۱۸. نجم، ۲۱-۲۳.

۱۹. تفسیر نمونه، ج ۲۲، صص ۵۱۸ و ۵۱۹، به نقل از: بلوغ الارب فی معرفة احوال العرب، ج ۲، صص ۲۰۲ و ۲۰۳؛ ادامه مطلب در آنجا چنین است: «عجیب اینکه در نام‌گذاری آنها نیز غالباً از اسماء خداوند استفاده کرده بودند، منتها با علامت تانیث! تا بیانگر اعتقاد فوق باشد، به این ترتیب که اللات در اصل اللاته بود، سپس حرف (ه) ساقط شد و اللات شده است و العزى، مؤنث اعز است و منات از منى الله الشىء به معنی تقدیر چیزی از ناحیه خدا گرفته شده است. بعضی نیز آن را از ماده نوء می‌دانند که عبارت بود از ستارگانی که عرب اعتقاد داشت به هنگام طلوع آنها بارانی همراه دارد، و بعضی آن را از ماده منى (بر وزن سعی) به معنی ریختن خون دانسته‌اند، زیرا خون‌های قربانی را در کنار آن می‌ریختند. به هر حال، عرب تا آن اندازه برای این بت‌ها احترام قائل بود که نام‌هایی همچون عبد العزى و عبد منات برای افراد یا برای بعضی از قبائل انتخاب می‌کردند».

۲۰. فى ظلال القرآن، ج ۲، ص ۷۶۰؛ همچنین، نک: قاموس قرآن، ج ۶، ص ۳۰۰.

آنها را با خدا نسبت دختر و پدر می‌پنداشتند».^{۲۱}

۲) پنداره نسبت خویشی میان خدا و جنیان طبق آیه «وَجَعَلُوا بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْجِنَّةِ نَسَبًا»^{۲۲} مشرکان عرب تصور می‌کردند بین خدا و جنیان یک نوع رابطه خویشی وجود دارد. اما مراد از رابطه آنها با خداوند چیست؟ دیدگاه‌های عمده در این زمینه، در سه قول زیر خلاصه می‌گردد:

دیدگاه اول: گروهی، جنیان را دختران خدا می‌پنداشتند. ملائکه به دلیل پوشیده ماندنشان از دیدگان، جنّ نامیده شده‌اند؛ زیرا هرچه از دیده پوشیده باشد، عرب، آن را جن خواند؛^{۲۳} پس، معنی آیه این است که کفار میان خدای تعالی و ملائکه نسبتی توهم کردند به اینکه گفتند: «الملائكة بنات الله». از «ابن عباس» نقل شده است که این آیه درباره سه قبیله از قریش نازل شده است که عبارتند از: بنی سلیم و بنی خزاعه و بنی جهنیه. مجاهد گوید: بزرگان قریش می‌گفتند ملائکه دختران خدا هستند.^{۲۴}

دیدگاه دوم: گروهی جنیان را همسران خدا می‌پنداشتند؛^{۲۵} بدین معنا که: «ان الله تزوج الجن فأولدهم الملائكة».^{۲۶} مشرکین عرب معتقد بودند که جنیان سلطنت مطلقه‌ای بر همه موجودات زمینی دارند و اینان عالمنده به تمام مغیبات جهان و گروهی از آنان جن را عبادت کرده و می‌گفتند: حق تعالی با اینان ازدواج نموده و ملائکه از زنان جنیه به وجود

۲۱. تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص ۵۱.

۲۲. صافات، ۱۵۸.

۲۳. رک: جامع البیان، ج ۱، ص ۱۷۹؛ مجمع البیان، ج ۸، ص ۷۱۹؛ الدر المنثور، ج ۵، ص ۲۹۲؛ بحر العلوم، ج ۳، ص ۱۵۴؛ الأصفی، ج ۲، ص ۱۰۵۸؛ منهج الصادقین، ج ۸، ص ۲۶؛ نهج البیان، ج ۳، ص ۲۸۲؛ لسان العرب، ج ۱۳، ص ۹۵؛ مجمع البحرین، ج ۶، ص ۲۲۷؛ زاد المسیر، ج ۲، ص ۶۱؛ مواهب علیّه، ص ۱۰۰۹؛ تفسیر المراغی، ج ۲۳، ص ۸۷.

۲۴. نمونه بینات، ص ۴۶۴؛ التفسیر المنیر، ج ۲۳، ص ۱۴۷.

۲۵. مجمع البیان، ج ۸، ص ۷۱۹؛ الفرقان، ج ۲۹، ص ۱۷۵؛ مفاتیح الغیب، ج ۲۲، ص ۱۳۵.

۲۶. التفسیر المظهری، ج ۸، ص ۱۴۸؛ تقریب القرآن إلی الأذهان، ج ۴، ص ۵۰۳.

آمده و دختران خدا هستند.^{۲۷}

دیدگاه سوم: گروهی جنیان را پسران خدا می‌پنداشتند. مشرکان، ملائکه را دختران خدا و جن را پسران خدا می‌دانسته‌اند.^{۲۸} دختران را از ملائکه و پسران را به احتمال قوی از جن، جعل کرده‌اند، مؤید این مطلب آیه «وَجَعَلُوا بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْجِنَّةِ نَسَبًا»^{۲۹} است: یعنی میان خدا و جن نسب قرار دادند، بنا بر این احتمال گفتند: ملائکه دختران خدا و جن پسران خداوند.^{۳۰}

دیدگاه اول، رایج‌ترین دیدگاه در میان مفسران است. اما، دیدگاه اخیر (پسران خدا) به دلیل نداشتن مستندات تاریخی و نداشتن مستندات قرآنی قوی، نمی‌تواند محل اعتنا باشد.^{۳۱} دیدگاه دوم (همسران خدا) نیز در صورت صحت، حاکی از کفر مضاعف مشرکان است. بدین معنا که افزون بر این که برای خداوند دخترانی از ملائکه توهم کرده‌اند، برای پاسخ‌گویی به یک سؤال مقدر مبنی بر این که اگر خداوند پدر ملائکه است پس مادر ملائکه چه کسی است، برای خداوند همسرانی از جن بر ساخته‌اند.

۳) پنداره ابن الله بودن عزیز

قرآن می‌فرماید: «وَقَالَتِ الْيَهُودُ عُزَيْرٌ ابْنُ اللَّهِ».^{۳۲} اما، «عزیر» کیست؟ و چرا یهود او را پسر خدا می‌دانستند؟ جواب اجمالی این که: آن‌چنان که مفسران، تصریح کرده‌اند «عزیر»، معرب «عزراء» و یکی از علمای بزرگ یهود است که در تاریخ یهود دارای چنان موقعیت خاصی است که بعضی او را احیاگر آیین یهود می‌دانند. داستان از این قرار است که پس از حمله «بُخْتَنْصَر» به اورشلیم و قتل عام مردم، تخریب معبد و تبعید نخبگان دینی و سیاسی یهود به بابل، عزراء در آزادی قوم یهود و بازگشت

۲۷. منهج الصادقین، ج ۱۰، ص ۲۹.

۲۸. تفسیر احسن الحدیث، ج ۳، ص ۲۸۳.

۲۹. صافات، ۱۵۸.

۳۰. قاموس قرآن، ج ۱، ص ۲۳۷.

۳۱. قائلی برای آن جز «علی‌اکبر قرشی» یافت نشد.

۳۲. توبه، ۳۰.





به اورشلیم و از همه مهم‌تر در بازنویسی تورات نقش محوری داشت. یعنی، پس از آنکه کوروش کبیر پادشاه ایران سرزمین بابل را فتح کرد با شفاعت عزراء به قوم اسرائیل که اغلب از طایفه یهودا بودند، اجازه داد تا به اورشلیم برگردند و مجدداً معبد بیت‌المقدس را بازسازی کنند. یهودیان تبعیدی، تحت رهبری عزراء و برخی رهبران دیگر عازم اورشلیم شدند و عزرا که خود کاهن و کاتب بود، به احیای آیین یهود و تعلیم مجدد شریعت، عمدتاً از طریق نگارش مجدد تورات همت گمارد.

بر اساس برخی مندرجات عهد عتیق، تورات در برخی مقاطع تاریخی، در جریان برخی حوادث به کلی مفقود شد تا اینکه مدت‌ها بعد فردی مدعی یافتن یا مأمور بازنویسی آن شد. مثلاً، در کتاب دوم تواریخ آمده است که در سال هجدهم سلطنت یوشیا، کاهنی به نام حلیقا ادعا کرد که تورات را یافته است: «هنگامی که هدایا را از خانه خداوند بیرون می‌بردند، حلیقا، کاهن اعظم، کتاب تورات موسی را که شریعت خداوند در آن نوشته شده بود پیدا کرد. حلیقا به شافان، منشی دربار گفت: «در خانه خداوند کتاب تورات را پیدا کرده‌ام!» و کتاب را به شافان داد. شافان با آن کتاب نزد پادشاه آمد و آن را برای پادشاه خواند. وقتی پادشاه کلمات تورات را شنید، از شدت ناراحتی لباس خود را درید.»^{۳۳} جملات فوق حاکی از این است که تورات موسی در دسترس مردم و حتی یوشیا، پادشاه یهودا نبوده است. در غیر این صورت، پادشاه از دیدن و شنیدن کلمات تورات و از شدت ناراحتی لباس خود را پاره نمی‌کرد.

در زمان سقوط اورشلیم در سال پانصد و هشتاد و شش قبل از میلاد به دست بخت نصر، ساختمان خانه خدا (هیکل سلیمان) کاملاً تخریب و سوزانده شد و بنی اسرائیل به بابل تبعید شدند و اشیاء قیمتی نیز به غارت رفت. در کتاب دوم تواریخ چنین آمده است:

۳۳. عهد عتیق، دوم تواریخ، ۳۴: ۸-۲۰.

«پس خداوند پادشاه بابل را به ضد ایشان برانگیخت و تمام مردم یهودا را به دست او تسلیم کرد. او به کشتار مردم یهودا پرداخت و به پیر و جوان، دختر و پسر، رحم نکرد و حتی وارد خانه خدا شد و جوانان آن‌جا را نیز کشت. پادشاه بابل اشیاء قیمتی خانه خدا را، از کوچک تا بزرگ، همه را برداشت و خزانه خانه خداوند را غارت نمود و همراه گنج‌های پادشاه و درباریان به بابل برد. سپس سپاهیان او خانه خدا را سوزاندند، حصار اورشلیم را منهدم کردند، تمام قصرها را به آتش کشیدند و همه اسباب قیمتی آنها را از بین بردند. آنانی که زنده ماندند به بابل به اسارت برده شدند و تا به قدرت رسیدن حکومت پارس، اسیر پادشاه بابل و پسرانش بودند.»^{۳۴}

از آن جایی که تورات داخل هیکل نگه‌داری می‌شد، سرنوشت تورات از دو حال خارج نیست: یا سوخت و از بین رفت و یا این که به غارت رفت. احتمال اول قوی‌تر به نظر می‌رسد؛ چراکه اگر به غارت رفته بود، اصولاً می‌بایست در موقع بازگشت بنی اسرائیل از تبعید، تورات نیز به هیکل برگردانده می‌شد (امری که اتفاق نیفتاد) بلکه بسیاری معتقدند که بعد از این بازگشت که شخصی به نام عزرا مأمور بازنویسی آن از روی محفوظات خود شد.^{۳۵} بنابراین، کتاب تورات که فعلاً در دسترس یهود است به طور حتم و تاریخ صحیح مستند به عزراء کاهن است.^{۳۶} علامه

۳۴. عهد عتیق، دوم تواریخ ایام، ۳۶: ۱۷-۲۰.

۳۵. دیدگاه سنتی یهودیان و مسیحیان این است که توراتی که امروزه در دست آنان است از زمان حضرت موسی (ع) تا به امروز به نحو تواتر در جمیع طبقات به دست آنان رسیده است. اما این مدعا از جهات متعددی باطل است و این تواتر چند مرتبه منقطع شده است. در یک مقطع سند تورات تنها قول حلیقای کاهن است و در مقطعی دیگر نیز سند تورات صرفاً منتهی به یک نفر (عزرای کاهن) می‌شود و رشته تواتر منقطع می‌گردد. بر این اساس، دیدگاه قاطبه محققان درباره اصلت تاریخی تورات بر اساس شواهد و مدارک قطعی این است که در مدت بین نزول تورات بر حضرت موسی (ع) تا روزگاری که متن نهایی آن گرد آمد که بیش از صدها سال فاصله داشت، تورات دست‌خوش تحریف شده و متون دیگری نیز بر آن افزوده گشته است.

۳۶. انوار درخشان، ج ۱۶، ص ۳۲۸.

طباطبایی در این باره می‌نویسد: «سند توراتی که فعلاً در دست است، منتهی می‌شود به مردی از کاهنان به نام «عزراء» که وی در زمانی که یهودیان می‌خواستند پس از انقضای مدت اسیری از بابل به بیت‌المقدس کوچ کنند برایشان نوشت». ۳۷ صاحب تفسیر اُطیب البیان نیز می‌گوید: «تمام سند تورات منتهی می‌شود به عزراء». ۳۸ افزون بر بازنویسی تورات، یک کتاب نیز در بخش تاریخی عهد عتیق به نام عزراء است. ۳۹ اعتقاد بر این است که کتاب‌های اول تواریخ ایام و دوم تواریخ ایام و نیز کتاب‌های نَحْمِیا و اسْتَر نوشته او است.

به دلیل همین نقش محوری وی در بازسازی آیین و قوم یهود است که عده‌ای درباره او غلو کرده و قائل شدند که او پسر خدا است. در برخی تفاسیر آمده است که «چون هیچ کس قبل از عزیر و بعد از او تورات را حفظ نبود، از این جهت یهودیان، شبهه کرده گفتند: وی پسر خدا است». ۴۰ طبرسی نیز در این باره می‌گوید: «جماعتی از یهود عقیده داشتند که عزیز تورات را از قلب خود املاء کرد، و جبرئیل بدو تعلیم کرده بود و بدین جهت او را پسر خدا دانستند». ۴۱ نکته مهم پایانی این که یهودیان اعتقاد به این‌الله بودن عزیر را منکرند و امروزه هیچ یهودی عزیر را فرزند خدا نمی‌دانند. از همین رو باید گفت که این اعتقاد صرفاً متعلق به گروهی از یهود در

۳۷. المیزان، ج ۵، ص ۳۴۲.

۳۸. اُطیب البیان، ج ۱۰، ص ۲۴۲.

۳۹. بخش تاریخی عهد عتیق شامل ۱۷ کتاب است: اسفار پنج‌گانه تورات (پیدایش، خروج، لاویان، اعداد و تثنیه)، به اضافه ۱۲ کتاب مربوط به تاریخ بنی‌اسرائیل از زمان یوشع تا اسْتَر، یعنی کتاب‌های یوشع، داوران، رُوت، اول سموئیل، دوم سموئیل، اول پادشاهان، دوم پادشاهان، اول تواریخ ایام، دوم تواریخ ایام، عَزْرَا، نَحْمِیا و اسْتَر.

۴۰. ر.ک: منهج الصادقین، ج ۲، ص ۱۱۱؛ در تفسیر دیگری آمده است: «و هرگز کس تورات را همه از حفظ نخوانده بودند پیش از عزیر. بنی اسرائیل گفتند: خدای عز و جلّ تورات اندر دل مردی نکرد، پس از آنکه از میان خلق بیرون شده بود الا که نه آن مرد پسر وی است. و گفتند: عزیر ابن الله» (تاج التراجم، ج ۱، ص ۳۰۷).

۴۱. مجمع البیان، ج ۵، ص ۲۷.

زمان پیامبر اسلام (ص) بود که به تدریج و شاید بر اثر نقادی‌های اسلام از بین رفت و امروزه، هیچ اثری از آن باقی نیست.

۴) پنداره ابن الله بودن مسیح

قرآن می‌فرماید: «وَ قَالَتِ النَّصَارَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ». ۴۲ در میان گروه‌های سه‌گانه یهود و نصاری و مشرکان، آنکه هم‌چنان بر چنین کفری پای می‌فشرد، گروه مسیحیان است. ۴۳ چراکه، تاریخ پرورنده مشرکان عصر نزول که معتقد به بنات‌الله بودن ملائکه بودند را مختومه کرده و هیچ اثری از آنها باقی نیست. یهودیان نیز منکر اعتقاد به عزیر ابن اللهی است. در این میان، اعتقاد به رابطه نبوت و ابوت بین عیسی و الله، اعتقادی است که هم‌چنان، به قوت خود در میان مسیحیان و مسیحیت باقی است. در بخش‌هایی از کتاب مقدس مسیحیان (مانند انجیل یوحنا)، به صراحت از «پسر خدا» بودن عیسی نه در معنای تشریفی بلکه در معنایی که حاکی از الوهیت عیسی است، سخن به میان آمده است. به عنوان مثال: «و کلمه جسم گردید و میان ما ساکن شد، پر از فیض و راستی؛ و جلال او را دیدیم، جلالی شایسته پسر یگانه پدر». ۴۴ تفسیر کاربردی عهد جدید ۴۵ در تفسیر فقره فوق می‌نویسد: «در این آیه می‌خوانیم که عیسی مسیح تجسم حقیقی خدا است. خدا در مسیح تبدیل به انسان شد. ... هیچ بشر دیگری مانند عیسی وجود نداشته که نه از پدری انسانی، بلکه به واسطه روح‌القدس خدا مولود شده باشد». ۴۶ در فقره ۱۸ از باب اول انجیل یوحنا نیز آمده است: «خدا را هرگز کسی ندیده است؛ اما، پسر

۴۲. توبه، ۳۰.

۴۳. تفصیل این مطلب در ادامه می‌آید.

۴۴. یوحنا، ۱: ۱۴؛ همچنین ر.ک: یوحنا، ۱: ۳۴؛ یوحنا، ۵: ۲۵-۲۷.

۴۵. کتاب «تفسیر کاربردی عهد جدید» که شامل تفسیر و تشریح آیه به آیه کتاب عهد جدید است، ترجمه‌ای است از کتاب: «The Applied New Testament commentary» نوشته: «Stephen Thorson & Hale» که توسط آرمان رشدی و فربرز خندانی به فارسی ترجمه گردیده است.

۴۶. تفسیر کاربردی عهد جدید، ذیل یوحنا، ۱: ۱۴.





یگانه‌ای که در آغوش پدر است، همان او را ظاهر کرد». تفسیر کاربردی در تفسیر این آیه می‌نویسد: «مسیح در اینجا پسر یگانه خدا خوانده شده است. این اصطلاح اشاره به این مفهوم دارد که ذات مسیح عیناً ذات خدا است؛ از این جهت است که او و خدای پدر یکی هستند».^{۴۷} این تفسیر، همچنین درباره این مطلب که «شناخت درست و کامل خدا تنها از طریق مسیح میسر می‌گردد»، می‌نویسد: «خدا را هرگز کسی ندیده است. موسی خود هرگز خدا را به طور کامل ندید. خدا به موسی فرمود: روی مرا نمی‌توان دید، زیرا انسان نمی‌تواند مرا ببیند و زنده بماند (خروج، ۳۳: ۱۹-۲۰). ... تنها مسیح است که از سوی خدا آمده و از ذات الهی برخوردار است ... لذا تنها مسیح است که می‌تواند خدا را به طور کامل به انسان‌ها بشناساند».^{۴۸} تذکر این نکته ضروری است که پدر بودن خدا در عهد جدید دو کاربرد دارد؛ گاه خدا پدر همه مردمان یا همه مسیحیان شمرده شده که در این کاربرد، پدر بودن خدا صرفاً یک معنای مجازی و تشریفی است و گاه پدر بودن خدا ویژه حضرت عیسی است که در بخش‌هایی از عهد جدید دوباره به همان معنای مجازی و تشریفی است و در بخش‌های دیگر به معنای غیر تشریفی و حقیقی است.

دلایل استحاله رابطه خویشی با خداوند

انتفاء اتخاذ ولد و داشتن هرگونه رابطه خویشی با خداوند به دلیل شدت ظهور فسادش، بی‌نیاز از استدلال است. از همین رو، قرآن کریم با کلمات مبارکه «سبحانه» و «تعالی» و ... ذات احدیت را از چنین پنداره قطعی البطلانی تنزیه و تقدیس فرموده است.^{۴۹} با این حال، آیات شریفه متعددی، به منظور تنبیه اذهان خفته و وهم‌آلود، به وجوه متنوعی بر استحاله رابطه خویشی با خداوند استدلال و احتجاج کرده است. در

۴۷. همان، ذیل یوحنا، ۱: ۱۸.

۴۸. همان.

۴۹. جن، ۳.

ادامه به مواردی از آنها اشاره می‌شود.

۱) موهوم و بی‌دلیل بودن

تعبیر «خَرَقُوا» در «و خَرَقُوا لَهُ بَنِينَ وَ بَنَاتٍ بِغَيْرِ عِلْمٍ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى عَمَّا يُصِفُونَ»^{۵۰} حاکی از این است که آنها رجماً بالغیب و از فرط جهالت و حماقت چنین نسبت‌هایی را بر یافتند و به خدا نسبت دادند. چراکه مفسران و اهل لغت بر آنند که خرق و اختراق به دروغ‌های بی‌حساب و از روی نادانی گفته می‌شود. از این رو، تعبیری همچون تعبیر زیر به عنوان معادل «خَرَقُوا» از سوی آنها ارائه شده است: خَرَقُوا؛ اخترقوا؛ خلقوا؛ اختلقوا؛ افتروا؛ افتروا الکذب؛ موهوا؛ تخرصوا؛ ابتدعوا کذباً و افتراء؛ افتعلوا؛ زوروا.^{۵۱} استفاده از تعبیر خرافه، افسانه و پنداره درباره دیدگاه‌های مذکور در پژوهش حاضر نیز، منبعت از همین تعبیر «خَرَقُوا» و تعبیر مشابه در آیات مذکور است. بنابراین، معتقدین به بَنِينَ وَ بَنَاتٍ داشتن خداوند، هیچ حجت و دلیلی بر مدعای خود نداشته «إِنْ عِنْدَكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ بِهَذَا»، بلکه محض توهم و افتراء «إِنْ عِنْدَكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ أَ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ. قُلْ إِنْ الَّذِينَ يَفْتُرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكُذِبَ لَا يَفْلِحُونَ»^{۵۲} و صرف تقلید از گذشتگان است که در ادامه توضیح داده می‌شود.

۲) تقلید از گذشتگان

قرآن پس از بیان دیدگاه یهود در اعتقاد به ابن‌اللهی عزیر و دیدگاه نصارا در اعتقاد به ابن‌اللهی مسیح «وَ قَالَتِ الْيَهُودُ عَزِيرٌ ابْنُ اللَّهِ وَ قَالَتِ النَّصَارَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ ذَلِكَ قَوْلُهُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ»، بلافاصله می‌فرماید: «يُضَاهِئُونَ قَوْلَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَبْلُ»^{۵۳}؛ یعنی، گفتار

۵۰. انعام، ۱۰۰.

۵۱. ر.ک: کتاب العین، ج ۴، ص ۱۵۰؛ الکشاف، ج ۲، ص ۵۳؛ لسان العرب، ج ۱۰، ص ۷۵؛ مجاز القرآن، ج ۱، ص ۲۰۳؛ مجمع البحرین، ج ۵، ص ۱۵۳؛ مجمع البیان، ج ۴، ص ۵۳۱؛ جامع البیان، ج ۷، ص ۱۹۷؛ إعراب القرآن و بیانه، ج ۳، ص ۱۸۶؛ التبیان، ج ۴، ص ۲۱۸؛ تفسیر جوامع الجامع، ج ۱، ص ۴۰۰؛ التحریر و التنویر، ج ۶، ص ۲۴۷؛ معانی القرآن، ج ۱، ص ۳۴۸؛ المفردات، ص ۲۸۰؛ الموسوعة القرآنیة، ج ۹، ص ۴۵۳؛ التحقیق، ج ۳، ص ۴۵.

۵۲. یونس، ۶۹ و ۶۸.

۵۳. توبه، ۳۰.



آنان، مشابه^{۵۴} گفتار کافران پیشین است^{۵۵} و وجه شبهه کفر است، یعنی اینان به این گفتار کافر شدند، چنان‌که کافران پیشین به توهم اتخاذ ولد کافر شدند.^{۵۶} مراد این است که این کفری است قدیم و مسبوق به سابقه نه کفری مستحدث^{۵۷} که مبتکر آن یهود و نصارا باشند. با این حال، درباره مرجع ضمیر در «يُضَاهِئُونَ» و مراد از «الَّذِينَ كَفَرُوا» و در نتیجه مراد دقیق‌تر آیه، اختلاف است. وجوه و اقوال اصلی، به قرار زیر است:

الف) ضمیر در «يُضَاهِئُونَ»، عائد به نصاری است و مراد از «الَّذِينَ كَفَرُوا»، یهود است. یعنی: گفتار نصارا در ادعای بنوت عیسی همچون سخن یهود است در ادعای بنوت عزیر؛ چراکه یهود مقدم بر نصارا بودند.^{۵۸} اما به نظر می‌رسد، ظاهر آیه حاکی از این است که ضمیر در «يُضَاهِئُونَ»، عائد به هر دوی یهود و نصاری است نه صرفاً نصارا.

ب) ضمیر در «يُضَاهِئُونَ»، عائد به یهود و نصاری است و مراد از «الَّذِينَ كَفَرُوا»، شرکان عرب است. یعنی: گفتار یهود و نصاری، مشابه گفتار مشرکان عرب است که معتقد بودند ملائکه، دختران الله هستند،^{۵۹} یا شبیه گفتار آنان که حق تعالی را ابواللات و ابوالعزی می‌خواندند؛^{۶۰} بنابراین، آنان اولین کافر بودند.^{۶۱} اما

علامه طباطبایی استدلال کرده است: «کافران مورد اشاره در جمله: يُضَاهِئُونَ قَوْلَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَبْلُ ... نمی‌تواند عرب جاهلیت و بت‌پرستی ایشان باشد که معتقد بودند ملائکه، دختران الله هستند؛ چراکه اعتقاد یهود و نصارا به اینکه خدا فرزند دارد، از نظر تاریخی قدیم‌تر از تماس آنها با عرب جاهلیت و اختلاط با آنها است. این در حالی است که ظاهر جمله: «من قبل» این است آن کافران در کفرشان مقدم بر یهود و نصارا بودند، علاوه بر اینکه بت‌پرستی عرب جاهلیت از دیگران به ایشان منتقل شده بود و خود مبتکر آن نبودند».^{۶۲} همچنین، قرآن، کفاری را که اهل کتاب از آنان پیروی کردند، چنین توصیف کرده که آنان بسیاری از مردم را گمراه کردند؛^{۶۳} بنابراین آنان مقتدایان گمراهی بودند که دیگران از آنان تقلید و تبعیت می‌کردند و عرب جاهلیت چنین مردمی نبودند و در مقایسه با امت‌های دیگر چون فارس، روم، هند و غیر ایشان، عقب‌مانده‌ترین مردم عصر خود بودند.^{۶۴}

ج) ضمیر در «يُضَاهِئُونَ»، عائد به نصاری است و مراد از «الَّذِينَ كَفَرُوا» بت‌پرستی و وثنیت قدیم هند و چین و روم و یونان و ... است.^{۶۵} به عنوان مثال، علامه طباطبایی، می‌گوید: «منظور وثنیت قدیم هند و چین و وثنیت غرب یعنی روم و یونان و شمال آفریقا است».^{۶۶} وی در جای دیگر، نتیجه می‌گیرد که «رخنه کردن عقاید انحرافی در دین نصاری و یهود، از حقایقی است که قرآن کریم از آن پرده برداشته است. و لذا در عصر حاضر گروهی از محققین بر آن شدند که مندرجات عهدین را با مذاهب بودائیان و برهمنیان تطبیق دهند، و ضمن تحقیق به دست آوردند که معارف

۵۴. مضاهاة، یعنی: مشابهت و «يُضَاهِئُونَ»، یعنی: شباهت دارند (ر.ک: تفسیر احسن الحدیث، ج ۴، ص ۲۱۸؛ من هدی القرآن، ج ۴، ص ۱۵۰؛ الجدول فی إعراب القرآن، ج ۱۰، ص ۳۲۲).

۵۵. مفعول اول یضاهئون محذوف است: «یضاهئون قولهم قول الذین» (ر.ک: منهج الصادقین، ج ۴، ص ۲۵۸؛ الجدول فی إعراب القرآن، ج ۱۰، ص ۳۲۲).

۵۶. روض الجنان، ج ۹، ص ۲۲۳.

۵۷. منهج الصادقین، ج ۴، ص ۲۵۸؛ تفسیر اثنا عشری، ج ۵، ص ۶۵.

۵۸. برای نمونه، ر.ک: جامع البیان، ج ۱۰، ص ۸۰؛ مجمع البیان، ج ۵، ص ۳۷؛ البحر المحیط، ج ۵، ص ۴۰۳ (به نقل از: قتاده)؛ بحر العلوم، ج ۲، ص ۵۳؛ الكشف و البیان، ج ۵، ص ۳۴.

۵۹. همان‌گونه که از ابن عباس، مجاهد و ضحاک روایت شده است، ر.ک: مجمع البیان، ج ۵، ص ۳۷؛ البحر المحیط، ج ۵، ص ۴۰۳؛ بحر العلوم، ج ۲، ص ۵۳؛ الكشف و البیان، ج ۵، ص ۳۴؛ روح المعانی، ج ۵، ص ۲۷۵؛ تفسیر اثنا عشری، ج ۵، ص ۶۵؛ تفسیر المراغی، ج ۱۰، ص ۱۰۰.

۶۰. منهج الصادقین، ج ۴، ص ۲۵۸.

۶۱. کتاب التسهیل لعلوم التنزیل، ج ۱، ص ۳۳۶.

۶۲. المیزان، ج ۳، ص ۳۰۵.

۶۳. اشاره به آیه: «قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ غَيْرَ الْحَقِّ وَ لَا تَتَّبِعُوا أَهْوَاءَ قَوْمٍ قَدْ ضَلُّوا مِنْ قَبْلُ وَ أَضَلُّوا كَثِيرًا وَ ضَلُّوا عَنْ سَوَاءِ السَّبِيلِ» (مانده، ۷۷).

۶۴. المیزان، ج ۳، ص ۳۰۶.

۶۵. برای تفصیل بیشتر، ر.ک: فی ظلال القرآن، ج ۳، ص ۱۶۲۱؛ التفسیر المنیر، ج ۱۰، ص ۱۸۲؛ انوار درخشان، ج ۷، ص ۵۱۷.

۶۶. المیزان، ج ۳، ص ۳۰۶.



انجیل و تورات طابق النعل بالنعل و مو به مو مطابق با خرافات بودائیان و برهمنیان است، حتی بسیاری از داستان‌ها و حکایاتی که در انجیل‌ها موجود است، عین همان حکایاتی است که در آن دو کیش موجود است، و در نتیجه برای هیچ محقق و اهل بحثی جای هیچ تردیدی نمی‌ماند که کاشف حقیقی این مطلب و مبتکر آن قرآن کریم و جمله «یضا هئون...» است.^{۶۷}

۳) آدم اعجب از عیسی در خلقت

نصاری، مسیح را فرزند خدا می‌دانند، شاید به این دلیل که تکون و تولد او، بدون واسطه پدر و معجزه آسا بود و مادر او، بدون مس بشری و بدون آنکه شوهری داشته باشد، او را به دنیا آورد: «قَالَتْ أَنَّى يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَ لَمْ يَمَسَّ سِنِي بِشَرٍّ وَ لَمْ أَكُ بَغِيًّا»^{۶۸} «قَالَتْ رَبِّ أَنَّى يَكُونُ لِي وَ لَدَّ وَ لَمْ يَمَسَّ سِنِي بِشَرٍّ قَالَ كَذَلِكَ اللَّهُ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ إِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ»^{۶۹} قرآن، می‌فرماید که مثل آفرینش عیسی نزد خداوند، همچون مثل آفرینش آدم است که او را از خاک آفرید و سپس به او فرمود: باش، پس موجود شد: «إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ»^{۷۰} دلالت این آیه می‌تواند بر این نکته ظریف باشد که اگر بی‌پدر آفریده شدن عیسی، دلیل بر خدا بودن عیسی است، در این صورت حضرت آدم(ع)، به طریق اولی باید خدا یا فرزند خدا باشد، چرا که بی‌پدر و مادر آفریده شده بود.

۴) موسی افضل از عزیر

«چرا موسی را فرزند خدا نمی‌دانید با اینکه مقام موسی بالاتر از عزیر است»؛ این سخن، محتوای محاجه پیامبر اکرم(ص) با برخی از علمای یهود است. آن حضرت از یهودیان پرسیدند: «به چه دلیل عزیر را فرزند خدا می‌دانید؟ گفتند: چون او تورات را، پس از آنکه نابود شده بود برای بنی اسرائیل احیا کرد،

۶۷. همان، ج ۹، ص ۲۴۴.

۶۸. مریم، ۲۰.

۶۹. آل عمران، ۴۷.

۷۰. آل عمران، ۵۹.

او این کار را نکرد، مگر به سبب این که پسر خدا بود. حضرت فرمودند: چگونه عزیر پسر خدا باشد ولی موسی نباشد در صورتی که حضرت موسی اصل تورات را آورد و دارای معجزات فراوان بود؛ فَكَيْفَ صَارَ عَزِيرٌ ابْنُ اللَّهِ دُونَ مُوسَىٰ وَ هُوَ الَّذِي جَاءَ لَهُمُ بِالْتَّوْرَةِ وَ رُئِيَ مِنْهُ مِنَ الْمُعْجَزَاتِ مَا قَدْ عَلِمْتُمْ وَ لَئِنْ كَانَ عَزِيرٌ ابْنُ اللَّهِ لَمَا ظَهَرَ مِنْ إِكْرَامِهِ بِأَحْيَاءِ التَّوْرَةِ؟ فَلَقَدْ كَانَ مُوسَىٰ بِالنَّبُوَّةِ أَوْلَىٰ وَ أَحَقُّ»^{۷۱}

۵) مغایرت با منطق و رویه مشرکان

نسبت دادن دختران به خداوند، خلاف آن چیزی است که عقول مشرکان بر آن بوده و عادتشان بر آن جاری بوده است.^{۷۲} چراکه آنان دختر را مایه ننگ و عار، و تولد او را در خانه خود مایه بدبختی و سرشکستگی می‌پنداشتند؛ طوری که حتی حاضر می‌شدند، دختران را زنده به گور کنند. با این حال، آنچه را که اکراه داشتند به خداوند نسبت می‌دادند. بنابراین، مشرکان با نسبت دادن بنات به خداوند سهم خدا را پست‌تر از سهم خود قرار می‌دادند و این قطعاً یک سهم‌بندی و یک تقسیم‌بندی جائزانه و ناعادلانه‌ای است: «أَلْكُمْ الذِّكْرُ وَ لَهُ الْأُنثَىٰ تِلْكَ إِذَا قِسْمَةٌ ضِيزَىٰ»^{۷۳} شایان ذکر است که «ضیزی» به معنای جائزه و ناعادلانه است.^{۷۴}

اعتقاد مشرکان به بنات‌الله بودن ملائکه، «زِيَادَةُ فِي الْكُفْرِ» و اهانتی فوق اهانت بود. یعنی، بر فرض محال، اگر ملائکه، اولاد خدا هستند، چرا پسر نباشند؛ به این اعتبار که آنان دختر را بسیار بد و پسر را بسیار عزیز می‌داشتند. بر فرض محال، اگر خداوند فرزندی بخواهد، چرا از میان بهترین‌ها انتخاب نکند، اما او منزّه است از این که فرزندی بخواهد؛ چرا که او یگانه قهار

۷۱. الاحتجاج، ج ۱، ص ۲۳. همچنین، ر.ک: تفسیر الصافی، ج ۲، ص ۳۳۵؛ الأصفی، ج ۱، ص ۴۶۱؛ البرهان، ج ۲، ص ۷۶۱.

۷۲. منهج الصادقین، ج ۵، ص ۲۷۷.

۷۳. نجم، ۲۱ و ۲۲.

۷۴. ر.ک: معانی القرآن، ج ۳، ص ۹۸؛ الکشاف، ج ۴، ص ۴۲۳؛ مجمع

البیان، ج ۹، ص ۲۶۹.

است: «لَوْ أَرَادَ اللَّهُ أَنْ يَتَّخِذَ وَلَدًا لَأَصْطَفَى مِمَّا يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ سُبْحَانَهُ هُوَ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ».^{۷۵} بنابراین، ملائکه نه بنات الله هستند و نه اصولاً بنات.^{۷۶} بلکه آنان مقربان بارگاه خداوندی و بندگان گرامی و با اخلاص

او هستند که در کلام بر او سبقت نمی‌گیرند و تنها به فرمان او عمل می‌کنند: «وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ بَلْ عِبَادٌ مُكْرَمُونَ. لَا يُسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ».^{۷۷} «وَمَنْ يَقُلْ مِنْهُمْ إِنِّي إِلَهٌ مِنْ دُونِهِ فَذَلِكُمْ نَجْرِيهِ جَهَنَّمَ كَذَلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِينَ».^{۷۸}

مدعیان بنات بودن ملائکه نه شاهد خلقت ملائکه بوده‌اند و نه برای سخن خود سند و مدرکی دارند: «فَاسْتَفْتِهِمْ أَلِرَبِّكَ الْبَنَاتُ وَاللَّهُمُ الْبُنُونَ. أَمْ خَلَقْنَا الْمَلَائِكَةَ إِنَاثًا وَهُمْ شَاهِدُونَ. أَلَا إِنَّهُمْ مِنْ إِفْكَهِمْ يَقُولُونَ. وَلَدَ اللَّهِ وَ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ. أَصْطَفَى الْبَنَاتِ عَلَى الْبَنِينَ. مَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ. أَفَلَا تَذَكَّرُونَ. أَمْ لَكُمْ سُلْطَانٌ مُبِينٌ. فَأْتُوا بِكِتَابِكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ».^{۷۹}

۶) مغایرت با احدیت و ترکیب ناپذیری ذات الهی

قائلین به ولد داشتن خداوند، برای خداوند جزء توهم کرده‌اند؛ به این اعتبار که ولد بالضروره بضعه و جزئی از والدش است.^{۸۰} چراکه از او منفصل شده است.^{۸۱} همان طور که نبی خاتم(ص) فرمود: «فاطمه بضعة منی».^{۸۲} یا همان طور که گفته می‌شود: «أولادنا أكبادنا».^{۸۳} این در حالی است که: ذات حق از جزء و

۷) مغایرت با تشبیه ناپذیری ذات الهی

اتخاذ ولد مقتضی مجانست است؛^{۸۴} زیرا که بالضروره ولد از جنس والد و شبه او باشد و ذات حق از مشابهت و مجانست منزّه است.^{۸۷} به عبارت دقیق‌تر، لازمه فرزند خدا بودن، خدا بودن است.^{۸۸} و همچون خدا شایسته پرستش واقع شدن: «قُلْ إِنْ كَانَ لِلرَّحْمَنِ وَلَدٌ فَأَنَا أَوَّلُ الْعَابِدِينَ».^{۸۹} یعنی اگر برای خدای رحمان فرزندی می‌بود، رسول خدا اولین کسی بود که او را می‌پرستید؛ چراکه، از حق ولد این است که از جنس والدش باشد،^{۹۰} نه از جنس مخلوقات مملوک.^{۹۱} چنین اعتقادی شرک و کفر آشکار است.

۸) نشانه نقص و نیازمندی خداوند

اتخاذ ولد یا برای حاجت است یا به عبث، و ذات سبحانی از هر دو صفت نقص، منزّه است.^{۹۲} خداوند، بی‌نیاز از گرفتن فرزند است: «قَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ هُوَ الْغَنِيُّ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ».^{۹۳} کلمات مبارکه «سبحانه» و «تعالی» و دیگر کلمات تنزیهیه نیز دال بر میرا دانستن خدای سبحان از هر عیب و نقصی است؛ و چون اتخاذ ولد نشان عیب و نقص است، خدای سبحان نمی‌تواند، والد باشد یا فرزندی برگزیند. به عبارت دیگر، اتخاذ ولد

۷۵. زمر، ۴.

۷۶. ملائکه، به صراحت قرآن، مؤنث نیستند و خدا ملائکه را با جمع مذکر «أولو العقل» ذکر کرده است: «بَلْ عِبَادٌ مُكْرَمُونَ وَ تَرَى الْمَلَائِكَةَ حَافِينَ مِنْ حَوْلِ الْعَرْشِ» (زمر، ۷۵) (ر.ک: قاموس قرآن، ج ۲، ص ۳۳).
۷۷. انبیاء، ۲۶ و ۲۷.

۷۸. انبیاء، ۲۹.

۷۹. صافات، ۱۴۹-۱۵۷.

۸۰. ر.ک: جامع البیان، ج ۲۵، ص ۳۴؛ الکشاف، ج ۴، ص ۲۴۱؛ مجمع البیان، ج ۹، ص ۶۴؛ التفسیر المنیر، ج ۲۵، ص ۱۲۹؛ الجدید، ج ۶، ص ۳۴۴؛ إرشاد الأذهان، ص ۴۹۵.

۸۱. التحریر و التنویر، ج ۲۵، ص ۲۲۵.

۸۲. تفسیر المراغی، ج ۲۵، ص ۷۶.

۸۳. روح المعانی، ج ۱۳، ص ۶۹.

۸۴. لباب التأویل، ج ۲، ص ۱۴۲.

۸۵. تفسیر اثناعشری، ج ۸، ص ۱۸۰؛ البحر المحیط، ج ۱، ص ۵۸۰.

۸۶. مواهب علییه، ص ۶۷۸.

۸۷. ر.ک: التبیان، ج ۱، ص ۴۲۷؛ تفسیر جوامع الجامع، ج ۱، ص ۷۴؛ مفاتیح الغیب، ج ۴، ص ۲۳؛ منهج الصادقین، ج ۸، ص ۲۵؛ تفسیر اثناعشری، ج ۸، ص ۱۸۰؛ البحر المحیط، ج ۱، ص ۵۸۰؛ من هدی القرآن، ج ۷، ص ۴۴.

۸۸. روح المعانی، ج ۹، ص ۲۶۰.

۸۹. زخرف، ۸۱.

۹۰. الکشاف، ج ۱، ص ۱۸۱.

۹۱. المحرر الوجیز، ج ۱، ص ۲۰۱.

۹۲. تفسیر اثناعشری، ج ۱، ص ۲۳۹.

۹۳. یونس، ۶۸.





خواه حقیقی (تولید مثل) یا تشریفی، با سبوح بودن خدا ناسازگار است؛ زیرا اتخاذ ولد هر چند به صورت تشریفی، برای نفع بردن باشد یا برای انس گرفتن، نشانه نقص و نیازمندی آخذ است و خداوند غنی محض و سبوح از هر نقص و نیاز است؛ از این رو مبرای از تولید حقیقی و اتخاذ تشریفی ولد است.^{۹۴} اگر ولد حکمی فرض شود، یعنی کسی را به فرزندی و پسر خوانده اتخاذ نموده، هر آینه متصف به صفات امکانیه، و ذات کبریائی منزله باشد.^{۹۵}

۹) مستلزم جسمانیت و برگزیدن همسر

اتخاذ ولد از دو قسم خارج نیست: یا بر سبیل تبنی (پسر خوانده) است که مستلزم احتیاج است^{۹۶} و یا بر سبیل توالد که لازمه آن، داشتن جسم و برگزیدن همسر است. چگونه ذات الهی را همسری باشد در صورتی که در تزویج، کفویت و مثلثیت شرط است و او را کفوی و مثلی نیست. پس، چگونه ذات الهی را فرزندی باشد، حال آنکه او را صاحبه (همسری) نباشد: «أَتَىٰ يَكُونُ لَهُ وَلَدٌ وَلَمْ تَكُنْ لَهُ صَاحِبَةً».^{۹۷}

۱۰) مغایرت با اراده خلاق خداوند

اتخاذ ولد نسبت به کسی تصور دارد که برای دستیابی به مقصود خود، از مبادی و مقدماتی عبور می‌کند که آن مقدمات به تدریج و ترتیب، و طی مهلتی خاص تحقق می‌یابد، نه خداوندی که هر آنچه را اراده کند و به تحقق هر چیزی فرمان دهد، بدون توقف و امتناع پدید می‌آید؛^{۹۸} به عبارت دیگر، میان اراده خداوند و تحقق امر، هیچ فاصله‌ای نیست، اراده همان و شدن همان. همین که بگوید: باش، موجود می‌شود: «مَا كَانَ لِلَّهِ أَنْ يَتَّخِذَ مِنْ وَلَدٍ سُبْحَانَهُ إِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ»؛^{۹۹} «بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِذَا

قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ».^{۱۰۰}

۱۱) منافات با مالکیت خداوند

ولادت منافات دارد با مالکیت خداوند؛ چرا که، والد، مالک ولدش نیست.^{۱۰۱} این در حالی است که عزیز و مسیح و ملائکه، بلکه هر آنچه در آسمان‌ها و زمین است، جملگی مخلوق خدا و در نتیجه مملوک خدا هستند و همه آنان مطیع و فرمان‌بردار خداوند هستند و همه موجودات به طریق عبودیت و انقیاد به او رجوع می‌نمایند: «وَمَا يَنْبَغِي لِلرَّحْمَنِ أَنْ يَتَّخِذَ وَلَدًا. إِنْ كُلُّ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَّا آتَى الرَّحْمَنِ عَبْدًا».^{۱۰۲}

نتیجه‌گیری

قرآن، با نفی و نقد هرگونه رابطه خویشی با خداوند، توحیدی آراسته به کمالات و پیراسته از نقائص ارائه می‌کند. بر اساس آیات قرآن، الله، یگانه ذات سرمدی است که نه عدم سابق در ذات او راه دارد و نه عدم لاحق. الله، یگانه ذاتی است تعددناپذیر، ترکیب‌ناپذیر، تشبیه‌ناپذیر و از هر جهت کامل. قرآن، پنداره‌هایی همچون اسناد ولد به خداوند و اعتقاد به هرگونه رابطه نسبی یا سببی با خداوند (آن‌چنان که مشرکان عرب، یهودیان و مسیحیان به داشتن نوعی رابطه خویشی میان خدا و برخی مخلوقات، مانند ملائکه، جن، عزیز و عیسی معتقد بودند) را به شدت رد کرده، به وجوه متنوعی بر استحاله آنها استدلال و احتجاج کرده است، از جمله:

۱. استفاده از تعابیری همچون «خَرَقُوا»، حاکی از این است که ایده اتخاذ ولد، توهم و افتراء است.
۲. نسبت دادن دختران به خداوند، بر خلاف آن چیزی است که عقول مشرکان بر آن بوده و عادتشان بر آن جاری بوده است؛ بنابراین، اعتقاد مشرکان به بنات الله بودن ملائکه، «زِيَادَةٌ فِي الْكُفْرِ» و اهانتی فوق اهانت و یک سهم‌بندی و یک تقسیم‌بندی ناعادلانه است.

۱۰۰. بقره، ۱۱۷.

۱۰۱. البحر المحیط، ج ۱، ص ۵۸۱.

۱۰۲. مریم، ۹۲ و ۹۳.

۹۴. تسنیم، ج ۶، ص ۲۹۰.

۹۵. تفسیر اثناعشری، ج ۱، ص ۲۳۹.

۹۶. همان، ج ۸، ص ۳۸۰.

۹۷. انعام، ۱۰۱.

۹۸. تسنیم، ج ۶، صص ۲۹۳ و ۲۹۴.

۹۹. مریم، ۲۵.

۳. قرآن، گفتار یهود و نصارا را مشابه گفتار کافران پیشین معرفی می‌کند؛ بدین‌سان، از رخنه‌کردن عقاید انحرافی آیین‌های دیگر در دین نصاری و یهود پرده برمی‌دارد و به احتمال قوی آن آیین‌ها عبارت بودند از: وثنیت قدیم هند و چین، و وثنیت غرب یعنی روم و یونان و شمال آفریقا.

۴. اگر بدون پدر آفریده‌شدن عیسی، دلیل بر خدا بودن عیسی است، در این صورت آدم به طریق اولی، باید خدا یا فرزند خدا باشد؛ چرا که بدون پدر و مادر آفریده شده است.

۵. قرآن استدلال می‌کند که قائلین به ولد داشتن خداوند، برای خداوند جزء توهم کرده‌اند و این یعنی، مغایرت با احدیت و ترکیب‌ناپذیری ذات الهی.

۶. اتخاذ ولد، مقتضی مجانست است و این یعنی، مغایرت با تشبیه‌ناپذیری ذات الهی.

۷. اتخاذ ولد، مستلزم برگزیدن همسر است و چگونه ذات الهی را همسری باشد در صورتی که در تزویج،

کفویت و مثلثیت شرط است و او را کفوی و مثلی نیست.

۸. اتخاذ ولد، مستلزم جسمانیت و نشانه نقص و نیازمندی آخذ است و خداوند غنی محض و سبوح از هر نقص و نیاز است.

۹. اتخاذ ولد، نسبت به کسی تصور دارد که برای دستیابی به مقصود خود، از مبادی و مقدماتی عبور می‌کند و این یعنی، مغایرت با اراده خلاق خداوند.

بر اساس مطالب فوق، از منظر قرآن، اسناد ولد به خداوند، چنان سخن منکر و زشتی است که نزدیک است به خاطر این ادعا، آسمان‌ها متلاشی، زمین شکافته و کوه‌ها شکسته شوند و فرو ریزند.^{۱۰۳} بنابراین، یکی از حکمت‌های انزال قرآن، انذار کسانی است که گفتند خدا برای خود فرزند گرفت.^{۱۰۴} ستایش از آن خداوندی است که فرزندی، شریکی و ولیی برای خود نگرفته است.^{۱۰۵}

کتابنامه

- قرآن کریم.
- آلاء الرحمن فی تفسیر القرآن، محمدجواد بلاغی نجفی، قم، بنیاد بعثت، ۱۴۲۰ق.
- الاحتجاج، احمد بن علی طبرسی، مشهد، المرتضی، ۱۴۰۳ق.
- إرشاد الأذهان الی تفسیر القرآن، محمد بن حبيب الله سبزواری نجفی، بیروت، دارالتعارف للمطبوعات، ۱۴۱۹ق.
- اسباب نزول القرآن، علی بن احمد واحدی، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۴۱۱ق.
- الأصفی فی تفسیر القرآن، محمد محسن بن شاه مرتضی فیض کاشانی، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۴۱۸ق.
- اطیب البیان فی تفسیر القرآن، سید عبدالحسین طیب، تهران، اسلام، ۱۳۷۸ش.
- اعراب القرآن و بیانه، محیی الدین درویش، سوریه، دارالإرشاد، ۱۴۱۵ق.
- أنوار التنزیل و أسرار التأویل، عبدالله بن عمر بیضاوی، بیروت، دارإحیاء التراث العربی، ۱۴۱۸ق.
- انوار درخشان، سید محمدحسین حسینی همدانی، تهران، کتاب‌فروشی لطفی، ۱۴۰۴ق.
- انوار العرفان، اسماعیل اسفراینی، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۸۳ش.
- البحر المحیط فی التفسیر، محمد بن یوسف ابوحیان

۱۰۳. مریم، ۸۸-۹۱.

۱۰۴. کھف، ۵۴.

۱۰۵. اسراء، ۱۱۱.





- اندلسی، بیروت، دارالفکر، ۱۴۲۰ق.
- البحر المدید فی تفسیر القرآن المجید، احمد بن محمد ابن عجبیه، قاهره، بی نا، ۱۴۱۹ق.
- بحر العلوم، نصر بن محمد سمرقندی، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۳ق.
- البرهان فی تفسیر القرآن، سید هاشم بن سلیمان بحرانی، تهران، بنیاد بعثت، ۱۴۱۶ق.
- تاج التراجم فی تفسیر القرآن للأعاجم، شاهفور بن طاهر اسفراینی، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۷۵ش.
- التبیان فی تفسیر القرآن، محمد بن حسن طوسی، بیروت، داراحیاء التراث العربی، بی تا.
- التحریر و التنویر، محمد طاهر بن محمد ابن عاشور، بیروت، مؤسسه تاریخ العربی، ۱۴۲۰ق.
- التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، حسن مصطفوی، تهران، مرکز الکتب، ۱۴۰۲ق.
- تسنیم، عبدالله جوادی آملی، قم، مرکز نشر اسراء، ۱۳۹۱ش.
- تفسیر احسن الحدیث، سید علی اکبر قرشی، تهران، بنیاد بعثت، ۱۳۷۷ش.
- تفسیر اثنا عشری، حسین بن احمد حسینی شاه عبدالعظیمی، تهران، میقات، ۱۳۶۳ش.
- تفسیر جوامع الجامع، فضل بن حسن طبرسی، تهران، دانشگاه تهران؛ قم، مرکز مدیریت حوزه علمیه، ۱۳۷۷ش.
- تفسیر الصافی، محمد محسن بن شاه مرتضی فیض کاشانی، تهران، صدر، ۱۴۱۵ق.
- تفسیر القرآن العظیم، اسماعیل بن عمر ابن کثیر، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۹ق.
- تفسیر المراغی، احمد بن مصطفی مراغی، بیروت، داراحیاء التراث العربی، بی تا.
- التفسیر المظهری، محمد ثناء الله مظهری، پاکستان، مکتبه رشدیہ، ۱۴۱۲ق.
- التفسیر المعین للواعظین و المتعظین، محمد هویدی بغدادی، قم، ذوی القربی، بی تا.
- تفسیر مقاتل بن سلیمان، مقاتل بن سلیمان بلخی، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ۱۴۲۳ق.
- تفسیر کاربرد ی عهد جدید، توماس هیل و استیفان تورسون، ترجمه آرمان رشدی و فریبرز خندان، (فایل اینترنتی)، ۲۰۰۱م.
- تفسیر منهج الصادقین فی الزام المخالفین، فتح الله کاشانی، تهران، کتاب فروشی محمدحسن علمی، ۱۳۳۶ش.
- التفسیر المنیر فی العقیده و الشریعه و المنهج، وهبه زحیلی، بیروت، دارالفکر المعاصر، ۱۴۱۸ق.
- تفسیر نسفی، عمر بن محمد نسفی، تهران، سروش، ۱۳۶۷ش.
- تفسیر نور الثقلین، عبدعلی بن جمعه عروسی حویزی، قم، مؤسسه اسماعیلیان، ۱۴۱۵ق.
- تفسیر نمونه، جمعی از فضلا زیر نظر ناصر مکارم شیرازی، تهران، دارالکتب الإسلامیه، ۱۳۷۴ش.
- تقریب القرآن إلى الأذهان، سید محمد حسینی شیرازی، بیروت، دارالعلوم، ۱۴۲۴ق.
- جامع البیان فی تفسیر القرآن، محمد بن جریر طبری، بیروت، دارالمعرفه، ۱۴۱۲ق.
- الجدید فی تفسیر القرآن المجید، محمد بن حبیب الله سبزواری نجفی، بیروت، دارالتعارف للمطبوعات، ۱۴۰۶ق.
- الجدول فی اعراب القرآن، محمد بن عبدالرحیم صافی، بیروت، دارالرشیده، ۱۴۱۸ق.
- الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور، عبدالرحمن بن ابی بکر سیوطی، قم، کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۴ق.
- روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم، سید محمود بن عبدالله آلوسی، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۵ق.
- روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن، حسین بن علی ابوالفتوح رازی، مشهد، بنیاد پژوهش های اسلامی آستان قدس رضوی، ۱۴۰۸ق.
- زاد المسیر فی علم التفسیر، عبدالرحمن بن علی

- ابن جوزی، بیروت، دارالکتب العربی، ۱۴۲۲ق.
- الفرقان فی تفسیر القرآن بالقرآن و السنة، محمد صادقی تهرانی، قم، فرهنگ اسلامی، ۱۳۶۵ش.
- فی ظلال القرآن، سید قطب، بیروت، دارالشروق، ۱۴۱۲ق.
- قاموس قرآن، سید علی اکبر قرشی، تهران، دارالکتب الإسلامیه، ۱۳۷۱ش.
- کتاب التسهیل لعلوم التنزیل، محمد بن احمد ابن جزی، بیروت، دارالأرقم بن ابی الأرقم، ۱۴۱۶ق.
- کتاب العین، خلیل بن احمد فراهیدی، قم، هجرت، ۱۴۱۰ق.
- الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل، محمود بن عمر زمخشری، بیروت، دارالکتب العربی، ۱۴۰۷ق.
- الكشف و البیان عن تفسیر القرآن، احمد بن ابراهیم ثعلبی نیشابوری، بیروت، دارإحیاء التراث العربی، ۱۴۲۲ق.
- لباب التأویل فی معانی التنزیل، علی بن محمد بغدادی، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۵ق.
- لسان العرب، محمد بن مکرم ابن منظور، بیروت، دارالفکر؛ دارصادر، ۱۴۱۴ق.
- مجاز القرآن، معمر بن مثنی ابوعبیده، قاهره، مکتبه الخانجی، ۱۳۸۱ق.
- مجمع البحرین، فخرالدین بن محمد طریحی، تهران، کتاب فروشی مرتضوی، ۱۴۱۶ق.
- مجمع البیان فی تفسیر القرآن، فضل بن حسن طبرسی، تهران، ناصر خسرو، ۱۳۷۲ش.
- المحرر الوجیز فی تفسیر کتاب العزیز، عبدالحق بن غالب ابن عطیه، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۲۲ق.
- معانی القرآن، یحیی بن زبید فراء، مصر، دارالمصریه، بی تا.
- مفاتیح الغیب، محمد بن عمر فخررازی، بیروت، دارإحیاء التراث العربی، ۱۴۲۰ق.
- المفردات فی غریب القرآن، حسین بن محمد راغب اصفهانی، دمشق، دارالقلم؛ بیروت، الدار الشامیه، ۱۴۱۲ق.
- من هدی القرآن، سید محمدتقی مدرس، تهران، دار محبی الحسین، ۱۴۱۹ق.
- المیزان فی تفسیر القرآن، سید محمدحسین طباطبایی، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۷ق.
- مواهب علیه، حسین بن علی کاشفی سبزواری، تهران، اقبال، ۱۳۶۹ش.
- الموسوعه القرآنیة، ابراهیم ابیاری، بی جا، مؤسسه سجل العرب، ۱۴۰۵ق.
- نمونه بینات در شأن نزول آیات، محمدباقر محقق، تهران، اسلامی، ۱۳۶۱ش.
- نهج البیان عن کشف معانی القرآن، محمد بن حسن شیبانی، تهران، بنیاد دائرة المعارف اسلامی، ۱۴۱۳ق.

